

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان، به مناسبت روز وحدت حوزه و دانشگاه - 24 / آذر / 1372

بسم الله الرحمن الرحيم

اولاً از خداوند متعال برای ارواح طیبه‌ی آن انسانهای شایسته‌ای که موضوع نزدیکی و اتحاد دانشگاه و حوزه‌ی روحانیت را مطرح کردند و بعضی در این راه شربت شهادت هم نوشیدند مخصوصاً مرحوم شهید مفتح و شهید مطهری و از این قبیل بزرگمردان از خداوند علو درجات مسألت می‌کنم.

موضوع دانشگاه، به خودی خود يك موضوع مهم است؛ همچنان که موضوع حوزه‌ی علمیه هم، به خودی خود يك موضوع اساسی و مهم است. وقتی ما «وحدت حوزه و دانشگاه» را عنوان می‌کنیم، بدیهی است مقصود این نیست که این دو را در عالم واقعیت به يك چیز تبدیل کنیم. زیرا اگرچه در گذشته، در حوزه‌های علمیه، همان دروسی خوانده می‌شد که امروز در دانشگاهها خوانده می‌شود، اما اگر فرض کنیم آن دروس حوزه‌های علمیه، همان پیشرفتی را که تا امروز کرده است، می‌کرد، باز امروز باید به مقتضای تخصص و تشعب، هر گروه کار و درس خودش را دنبال کند. پس، مقصود این نیست. مبدا بعضی همین موضوع به این روشنی و وضوح را ندیده بگیرند و درباره‌ی غلط بودن شعار وحدت حوزه و دانشگاه قلمفرسایی کنند.

این را همه می‌فهمند: نه امام و نه دیگر بزرگواران نخواستند بگویند که دانشگاهها جمع شوند و قم بروند، یا شعبه‌ای از حوزه‌ی قم شوند. یا این که حوزه‌ی قم جمع شود و بیاید در دانشگاهها حل گردد، یا شعبه‌ای از آنها شود. هیچ کس این را نخواست و مطرح نکرد. مسأله این است که ما دو نهاد اصیل دانشجویی داریم. یکی متوجه به کسب علوم مربوط به فهم و تبلیغ دین و نوآوری در مباحث دینی و نوآوری در فهم مسائل روز و حادث شونده در زندگی است، که این حوزه است و کارش عبارت است از تحقیق در مسائل دینی و فراگرفتن احکام الهی در همه‌ی شؤون زندگی. آن هم نه فقط در آنچه که مربوط به کنج محراب یا کنج خانه است؛ بلکه در قلمرو وسیع زندگی بشر. این گروه، این را باید فراگیرند؛ احکام جدیدش را تحقیق کنند؛ ناخالصیها و ناسره‌ها را از آن بزدايند و آن را با زبان مناسب، در هر جامعه‌ای و هر زمانی و هر مخاطبی، به رساترین شکل ممکن به مخاطبین برساند. این، وظیفه‌ی آن نهاد حوزه‌ای است و اسمش «حوزه‌ی علمیه» است.

نهاد دانشجویی دیگر، ناظر به اداره‌ی امور زندگی مردم، منهای مسائل مربوط به دین است. مردم معاش دارند، کسب دارند، ساختمان دارند، راه دارند، جسم دارند؛ شناساییهای گوناگون لازم است، تحقیق در امور زندگی مردم لازم است. علوم مختلف و انواع و اقسام دانشها، برای بهتر کردن و راه انداختن زندگی مردم وجود دارد. این نهاد هم مشغول فراگیری این دانشهاست که اینها را فرا گیرد و در آنها متخصص و صاحب نظر شود؛ درباره‌ی آنها تحقیق کند و آنها را برای پیاده شدن در جامعه آماده نماید؛ تحقیقات نو دنیایی را جذب کند و خودش به نوبه‌ی خود، تازه‌هایی در این دانشها بیافریند و به بشریت عرضه کند. این هم يك نهاد دانشجویی دیگر.

حال اگر این دو نهاد دانشجویی خوب کار کنند و با هم رابطه‌ی متقابل دوستانه و از خود دانستن یکدیگر داشته باشند، معنایش این خواهد شد که این جامعه، هم دینش و هم دنیایش آباد خواهد شد. آنها جهتگیری زندگی جامعه را تصحیح می‌کنند؛ اینها حرکات زندگی جامعه را تسهیل می‌کنند. آنها فکر و ذهن و روح جامعه را آن چنان از زشتیها و نادرستیها دور می‌کنند که بفهمد به کجا باید حرکت کند، و اینها وسیله‌ی این حرکت را به دست او می‌دهند تا حرکت کند.

يك وسیله لازم است که ما از آن استفاده کنیم و راه بیفتیم؛ يك بینش لازم است که ما بدانیم به کجا باید راه بیفتیم. از کجا و به کجا، از کدام طرف؟ از کدام راه و به کدام هدف؟ این هر دو، برای زندگی انسانها لازم است. آن، دنیاست؛ این، آخرت است. این دو اگر با هم جمع شدند، «سعد الدنیا و الاخرة؛ حصل الدنیا و الاخرة» می شود. یعنی کسی که هم دنیا دارد، هم آخرت دارد. یعنی يك انسان خوشبخت. یعنی يك زندگی سعادت مند. یعنی همانی که انبیا آن را خواسته اند. لذا می بینید پیغمبر اکرم دین آورد، همان جهت گیری را آورد. بر معنویات تکیه کرد؛ اما پی در پی، ابزار مادی را هم به دست مردم داد. جاهایی را خودش، مباشرتاً علم را یعنی علم زندگی و علم مربوط به اداره ی امور زندگی را به دست مردم داد. يك جا هم که کار پیچیده تر می شد و محتاج تخصص بود، آنها را امر کرد که بروید علم یاد بگیرید، بروید بینش پیدا کنید، بروید به اشیا نگاه کنید.

در قرآن و سنت نبی اکرم، علیه و علی آله الصلوة والسلام، راه کشف کردن، دیدن و پیدا کردن یاد داده شده است. لذا شما می بینید که هر کدام از این دو قسمت، در جوامع اسلامی صدر اوّل، يك اوج و شکوه دارد. در بخش دنیایی هم، به برکت اسلام، آنها قلّه ی دانش بشری شدند. این را که دیگر بنا نیست امروز غربیها سلب کنند. خاطره ی تاریخی از ملل مسلمان، که دیگر جای انکار نیست. اگر این دوتا، یعنی دنیا و آخرت، با هم جمع شوند، این خواهد شد که گفتیم. اما اگر هر کدام از این دو گرفته شود، اشکالی به وجود می آید.

امروز، در نظامهای ساخته و پرداخته ی فرهنگ غرب چه در خود منطقه ی جغرافیایی غرب، چه در جاهای دیگر دنیا در بخش ابزار و وسایل زندگی تا آن جا پیشرفت کرده اند که به کرات آسمانی رسیده اند. این از لحاظ علمی، انصافاً فوق العاده است. این را که دیگر نمی شود منکر شد. فرض بفرمایید به آسمانها بروند و دوربینهای تلسکوپ را در آن جا تعمیر کنند. این، پیشرفت عظیمی برای بشر است. اما اگر از نظر جهت گیری زندگی، بینشی که انسان به آن احتیاج دارد، نباشد، اصلاً این ابزار برای بشر هم لازم نیست؛ بلکه مضرّ است. انسان امروز، از این نظر عقب مانده است. دستش خالی است. معنویّت در دنیا نیست. جهت گیری درست، نیست. برای همین است که دنیا پر از ظلم و جور است. افسوس که بعضی، مطلبی به این وضوح را نمی فهمند! مگر این دنیا مال بشر نیست؟! مگر این علم و پیشرفت برای این نیست که انسان از آنها استفاده کند؟! وقتی ما می بینیم در دنیا وضعی است که اکثر انسانها، روز به روز بدبخت تر می شوند و عده ای با همان ابزار پیشرفته های علمی که مال انسان است، بر انسانیت این گونه فشار می آورند، این کافی نیست که کسی بفهمد يك بال انسانیت شکسته و افتاده است؟!

این، بال معنویّت است. اگر ما هم در جامعه ی خودمان، جنبه ی معنوی را ندیده بگیریم؛ آن را حذف نماییم، یا کوشش کنیم از صحنه خارجش کنیم، همین خواهد شد. از وقتی که ترشحات و نشانه ها و طلیعه های فرهنگ غرب، به صورت قصّه و نقشه نه به صورت طبیعی و آنچه که لازمه ی زندگی عمومی بشر باشد به کشور ما سرازیر شد از اواخر سلطنت ناصرالدین شاه مبارزه با دین و تلاش برای منزوی کردن دین هم شروع شد. البته عده ای، اینها را از زمان رضاخان می دانند و مربوط به سلاطین قاجار نمی دانند. اما این، يك واقعیت است. منزوی کردن علمای دین؛ منزوی کردن دین؛ سعی در استخدام نیروهایی برای مقاصد خبیث که شروع شود، جامعه، جامعه ای خواهد شد که از لحاظ وسایل و ابزار زندگی که ما به آن می گوییم: دنیا؛ یعنی همان که در علوم امروز، علوم دانشگاهی نامیده می شود پیشرفت می کند. اما آن جامعه، يك جهتش ناقص است و آن، جنبه ی معنوی است.

حالا يك وقت است که جامعه ای در جنبه ی علوم مربوط به ابزار زندگی پیشرفتی دارد. مثل جوامع غربی. اما يك وقت در همان هم پیشرفت ندارد. مثل بسیاری از جوامع تابع غرب که معنویّت را حذف کردند، مادیّت را هم نتوانستند جلب کنند! مثل وضع زندگی خود ما در دوران حکومت پهلویها: معنویّت را طرد کردیم، مادیّت را هم نتوانستیم به

شکل مدرن و جدید و علمی و واقعی‌اش به داخل کشور بیاوریم. یعنی «خسر الدنیا و الاخرة» شدیم!

آن طرف قضیه هم، همین‌طور است. یعنی اگر جامعه‌ای، فقط به جنبه‌های معنوی بپردازد و از علوم غافل بماند؛ از پیشرفت علمی، از کشفیات علمی، از نوآوری‌های علمی، از تحصیل علم میان فرزندان میهن، از ساختن انسانهایی که بتوانند زندگی را به شکل متناسب با نیازهای بشر درآورند با سهولت و سرعتی که امروز دنیا طلب می‌کند و نیازمند آن است غافل بماند، باز یک بال دیگرش شکسته است. خیال نکنید که اسلام طرفدار این است که همه چیز منحصر بشود در مسائل روحی و معنوی و نظر به مادیات نباشد! نه! این انحراف، همان اندازه بزرگ است که آن انحراف اول. اسلام، انزوا از دنیا و زندگی را، به‌صورتی بسیار روشن رد کرده است.

در کلمات امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه، این را مشاهده می‌کنید. نهج‌البلاغه‌ای که کتاب زهد است، بر سر آن کسی که زندگی دنیا را رها کرده است، به خیال این که آخرت خودش را درست کند، فریاد می‌زند. اسلام این‌گونه نیست.

پس، این دو باید باشند؛ اما با هم باید باشند. این دو نهاد دانشجویی، باید هر دو کار را بکنند. اما هم خوب کار کنند؛ هم نسبت به یکدیگر ارتباطات عاطفی درستی داشته باشند. یکدیگر را طرد نکنند. استعمارگران و کسانی که می‌خواستند بر این کشور سلطه‌ی سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و غیره پیدا کنند، دین را از محیط دانشگاه حذف کردند. راه پیدا کردن این سلطه این بود که دین را حذف کنند. اهل دین و علمای دین را حذف کنند. یا اگر به کل از بین نمی‌برند، آن را به صورتهای بی‌جانی تبدیل کنند. این، کاری بود که از همان اوانی که اشاره کردم تقریباً از همان صدوپنجاه سال پیش؛ در اواخر حکومت ناصرالدین شاه دنبال شده است. حالا علما هم باشند برای وقتیهایی که شاید وجودشان لازم باشد و از آنها استفاده کنیم؛ اما بدون روح و معنای عالم دین. این را می‌خواستند.

البته رضاخان آمد قلداری و بی‌عقلی کرد و همان ظاهرش را هم خواست در سطح جامعه و بخصوص در محیطهای علمی حذف کند. نیت این بود. لذا در محیطهای دانشگاهی ما، دین یک چیز بیگانه شد. دانشگاه ما را این‌طور ساختند. یک چیز بیگانه؛ چرا؟ هدف بسیار روشن بود. برنامه‌ی بسیار زیرکانه‌ای بود. برای این که اگر دین در دانشگاه نباشد، آن کسانی که در این فضا پرورش پیدا می‌کنند، در آینده همان سردمداران و سررشته‌داران زندگی هستند، که بی‌دین شده‌اند و به سهولت جامعه را به سمت بی‌دینی خواهند کشاند! این، هدفی بود که دنبال شد و انصافاً هم، تا مدتی و در برهه‌ی طولانی‌ای از زمان، موفق شدند. محیط دانشگاه را محیط بیگانه از دین کردند.

البته نمی‌توانستند دانشگاه را از انسانهای متدین، به کلی خالی کنند. این روشن است. بالاخره جوانان این مملکت، بچه‌های خانواده‌های متدین بودند و به دانشگاه می‌آمدند. عده‌ای، البته، از دین خارج، یا به آن بی‌اعتنا یا سرد می‌شدند. اما عده‌ای هم متدین می‌ماندند. همان زمان هم داشتیم. پس، معنایش این نیست که در دانشگاه، آدم متدین نبود. بلکه معنایش این است که در دانشگاه، آن آدم متدین، غریب بود. همان دختر متدینی که می‌خواست دین و حجاب خود را نگه‌دارد، در دانشگاه کشور اسلامی و مسلمان کشور ایران در آن زمان، غریب بود. پسر دانشجوی متدین هم غریب بود. استاد متدین هم غریب بود. روال عمومی دانشگاه، هیچ‌گونه کمکی به او نمی‌کرد. بلکه در موارد بسیاری، معارضة و اصطکاک هم با او درست می‌کرد. اما اگر دانشجو یا استاد، بی‌دین و لایبالی بود، روال عمومی دانشگاه با او هیچ‌گونه اصطکاک‌کی نداشت. به او میدان داده می‌شد.

این راه، غلط بود. این، همان چیزی است که امام بزرگوار همیشه از آن نالید و شعار «وحدت حوزه و دانشگاه» برای مقابله با این درست شد. این جاست که معنای وحدت حوزه و دانشگاه فهمیده می‌شود. وحدت در اهداف کلی؛ وحدت

در کامل ساختن این ملت و این کشور و حرکت با یکدیگر و عبور در دو خط موازی، بدون اصطکاک با هم. یعنی هر دو، کار خودشان را بکنند؛ اما برای یک هدف و آن هدف، ساختن و کامل کردن ملت و کشور ایران است. این طور باید حرکت کرد.

در دانشگاه، هنوز انگیزه‌های ضد دینی کم نیست. نمی‌گویم در بین دانشجویان زیاد است. دانشجویان، بچه‌های این ملت و امروز بچه‌های انقلابند. بچه‌هایی که امروز در دانشگاه هستند، بچه‌های ساخته و پرداخته‌ی انقلابی هستند. اگر کسری هم در اعتقادات آنها باشد، تقصیر ماست. تقصیر کسانی است که بایستی دین را به اینها تعلیم می‌دادند.

دانشجو در محیط دانشگاه، از لحاظ اعتقاد و عمل و گرایش دینی، هیچ مشکلی ندارد. اما هنوز هم بعضی از دست‌اندرکاران و استادان هستند که نسبت به دین و احساسات و ایمان و انگیزه‌های دینی و انقلابی، مسأله دارند. اینها باید نتوانند در دانشگاه اثر بگذارند. من نمی‌گویم چگونه. اما اینها باید نتوانند محیط دانشگاه را با افکار و انگیزه‌ها و احساسات غلط خودشان، تحت تأثیر قرار دهند؛ چون این امر، مایه‌ی بدبختی ملت است. مایه‌ی سلطه‌ی بیگانگان است. مایه‌ی ناقص ماندن زندگی یک ملت است.

دانشگاه باید یک محیط دینی باشد. در دانشگاه باید متدینین احساس کنند که فضای عمومی آن جا به آنها کمک می‌کند. البته تدین، دین، معنویت و اخلاق، و از جمله‌ی شعب این معنویت، همین احساسات انقلابی است. امروز کسی نمی‌تواند بگوید «من متدین هستم»، اما در تضاد با انقلابی باشد که براساس دین است. البته سلايق خاص را نمی‌گویم. همه‌ی سلیقه‌ها و مذاقها، وقتی که اهل دین و معنویتند، باید بتوانند در این محیط زندگی کنند. نباید یک فرد بر فرد دیگری فشار بیاورد که «شما حتماً این طور که من فکر می‌کنم فکر کن!» لذاست که تشکلهای دانشجویی باید باشند و هر کدام کار خودشان را بکنند. همه کار کنند و همه هم خوب کار کنند. بخصوص با حضور روحانیون محترم در دانشگاهها اگر ان شاء الله این شکلی که جدیداً دنبال می‌شود، و آن چنان که بنده آرزو می‌کنم و دوست می‌دارم پیش برود این معنا، یعنی این جنبه‌ی معنویت و روحانیت در داخل دانشگاه، بیشتر تأمین خواهد شد.

عین همین مسائل، نسبت به حوزه است. من درباره‌ی مسائل حوزه، حرفها و سخنها دارم و گفته‌ام. اما این جا چون چهره‌ی عمومی، چهره‌ی دانشجویی است، بیشتر به دانشگاه پرداختم. لکن مسائل حوزه هم، همین طور است. حوزه هم به این که خود را به روز کند احتیاج دارد. حوزه‌ی علمیه قم، به عنوان قله حوزه‌های علمیه، و به دنبال آن حوزه‌های دیگر علمیه، باید کاری کنند که دین خدا در بین مردم، مورد رغبت و شوق قرار گیرد. دین را آن چنان که خدا خواسته است، باید به مردم ارائه دهند. این هم احتیاج به تحقیق، به نوآوری، به روشنفکری، به آگاهی از دنیا و به خالی بودن از هواها و هوسهای دنیایی دارد. اگر نه در همه؛ لااقل در بخش عظیمی و حداقل در کسانی که دست‌اندرکار و مسؤول هستند. لذا شما می‌بینید درباره‌ی مرجع تقلید، چه سختگیریایی در اسلام هست: «صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالفاً لهواه، مطیعاً لامر مولاه.»

و دیدیم که یک مرجع تقلید با این خصوصیات مرحوم آیه‌الله‌العظمی گلپایگانی رحمه‌الله‌علیه، برطبق شناخت و تشخیص من، حقاً و انصافاً همین خصوصیات را داشت وقتی از دنیا رفت، جوش و خروش عظیمی در دل‌های مردم به وجود آمد. این، نشان داد که احساسات و ایمان مردم ایران چیست. ضمناً، خنثی بودن و خنثی شدن تبلیغات و تلاشهای دشمنان را نشان داد.

حوزه باید طوری باشد که از این قبیل، انسانهای شایسته، زیاد پرورش دهد. همه به سنین بالا نمی‌رسند. همه به مرجعیت نمی‌رسند. اما انسانهای خوب، در هر رتبه که باشند، وجودشان شایسته و مفید و مؤثر است؛ به شرطی که

این دو با هم تلاش کنند، با هم انس داشته باشند و از تجربیات علمی هم استفاده کنند. اینها نکاتی است که در دیدارها و سخنرانیها، مکرراً گفته می‌شود.

آنچه من می‌خواهم عرض کنم و این بیانات با توجه به آن انجام شد، این است که این دو باید ناظر به يك هدف باشند و آن، تکمیل زندگی مردم است. حوزه‌ی کامل؛ دانشگاه کامل. هر کدام به معنای کمال حقیقی خودشان؛ و هماهنگی این دو با هم. آن وقت ملت، ملت مستقل، و جامعه‌ی ایرانی، جامعه‌ی الگودهنده خواهد شد. یعنی این انزجار شما نسبت به دشمنان دین دشمنان مقتدر دین که امروز از قدرت دنیایی برخوردارند تثبیت خواهد شد. نفی ملت ایران، یعنی آن کلمه‌ی نفی‌ای که ملت ایران، از زبان خودش صادر می‌کند. آن «نه»‌ای که می‌گوید، یا اثباتی که از زبان جاری و صادر می‌کند، هر دو، در دنیا الگو خواهد شد. امروز، بشریت به این الگو نیازمند است.

امیدواریم که خداوند متعال دل‌های شما را به نور ایمان و معرفت منور کند و شما را به تأییدات الهی و توجّهات ویژه ولی‌عصر ارواحنفا، مؤید فرماید؛ و ان‌شاءالله بتوانید این هدف را، آن‌چنان که شایسته و خدایسند است، به پیش ببرید.

والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته